

نوروز افسانه نیست رویدادی است تاریخی



چگونگی پیدایش نوروز از زاویه
تاریخی و زبانشناسی

فاضل اصولیان

نوروز افسانه نيست رويدادی است تاريخی

پژوهشی در مورد
چگونگی پیدایش نوروز از
زاویه تاريخی و زبانشناسی

فاضل اصوليان

سوند ۲۰۱۸

© Fazel Osolian
Tryck: Författares Bokmaskin
Stockholm 2018
ISB 978-91-982662-3-8



توضیحی کوتاه در باره عکس روی جلد:

نابوپالاسار پادشاه بابل برای مقابله با آشور امیدش را به سپاهیان و نیروهای جنگی ماد بسته بود. بهمین دلیل قبل از قیام مادها و سایر اقوام منطقه علیه آشور، پیمان دوستی با کیخسرو پادشاه ماد بست و آمی تیدا (Amiitida) دختر کیخسرو را برای پسر خود نابو خودنوسور (Nabuxodonosor) بزنی گرفت.

در نزدیکی رودخانه "ریزان" در اطراف سلیمانیه غاری وجود دارد که به "اشکهوتی قزقاپان" مشهور است، آرامگاه پادشاه بزرگ ماد کیخسرو در این غار قرار دارد. بر سر در ورودی غار پیکر دو پادشاه حکاکی شده است که یکی از آنان کیخسرو و دیگری نابوپالاسار پادشاه بابل است. این نقش اشاره به اتحاد و پیمانی است که این دو پادشاه برای جنگ علیه فرمانروایی آشور باهم بسته بودند. دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد مینویسد که به احتمال زیاد پیکر سمت راست کیخسرو میباشد¹. (توضیحات بیشتر در این مورد در همین کتاب در پایان بحث نوروز آمده است).

تاریخ ماد، ا.پ. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز تهران ۱۳۴۵ ص. ۳۹۵¹

فهرست مطالب:

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار
۹	دیدگاه‌های مختلف در مورد نوروز
۱۷	منابع اصلی که در مورد نوروز نوشته‌اند
۲۴	رویداد یکم، داستان قیام آزیدهاک
۲۸	رویداد دوم، داستان جنگ فریدون با ضحاک
۳۳	چند نکته مهم
۳۶	پروسه پیدایش نوروز
۴۳	جمع‌بندی
۵۱	منابع

پیشگفتار

هدف از نوشتن این مطلب یک بررسی روشنگرانه است از زاویه علمی و تاریخی در مورد آن وقایعی که موجب پیدایش نوروز شده‌اند. آنچه که تا کنون از طرف نویسندگان گُرد، فارس و غربی در مورد نوروز نوشته شده است واقعیت چندانی ندارد یا بزبانی دیگر هیچ واقعیتی را در مورد نوروز و علل پیدایش آن روشن نکرده‌اند. در اینجا با بررسی رویدادهای تاریخی اقوام ساکن گُردستان در عهد باستان سعی میشود که چگونگی و علل پیدایش نوروز مشخص گردند.

در این بررسی با ارائه دلایل مستدل ثابت میشود که "آزیدهاک"، آن پادشاهی که فردوسی در شاهنامه از او نام میبرد، در حقیقت همان "آز" فرزند ایرانزو پادشاه گُردان از سلسله پادشاهان ماننایی است. "آز" در یک قیام مردمی بدست مردم منطقه دستگیر و سپس به مجازات مرگ رسید.

همچنین در این نوشته روشن خواهد شد که جشن نوروز در حقیقت جشن پیروزی قیام مادها بر علیه اشغالگران آشوری است. امپراطوری آشور به مدت چندین قرن به شیوه‌ای وحشیانه بر ساکنان قدیمی سرزمین گُردستان حکومت میکردند. آنها برای از پای درآوردن مردم محلی و تثبیت حاکمیت خود هزاران تن از مردم عادی و صدها تن از روسای عشایر و دهها تن از شاهان محلی را کُشتند. گاه‌ها برای ترساندن مردم و ایجاد وحشت در میان آنان رهبرانشان را در جلو چشمانشان زنده زنده پوست میکندند. هر محلی را که اشغال میکردند، هستی مردم را غارت کرده، سران را میگُشتند و مردم عادی را اسیر و آنانرا به بردگی میگرفتند.

این اوضاع و این شیوه فرمانروایی، تنفر و بیزاری شدیدی را در میان توده‌های مختلف مردم ساکن مزوپوتامیا و حتی در میان ساکنین خود آشور نیز دامن زده بود. بهمین دلیل نافرمانی و شورش عمومی در سرتاسر مناطق تحت حاکمیت آشور روزبروز بیشتر میشد. در یکی از این شورش‌ها در سال ۷۱۶ ق.م، مردم منطقه در یک اقدام دور از انتظار بر علیه "آز-ی دهیوک/ آزی دهاک" پادشاه ماننا قیام کرده و او و نزدیکانش را به جرم عدم مقاومت در برابر دشمن و هم پیمانی با آشور دستگیر کرده و سپس آنان را به سزای مرگ رساندند. تا آنزمان واقعه ای آنچنانی در تاریخ روی نداده بود که مردم عادی بر علیه پادشاه و بزرگان خود قیام کنند و آنان را به جرم خیانت و همکاری با دشمن به مجازات مرگ برسانند.

این همان داستانی است که فردوسی در شاهنامه از آن، بنام قیام کاوه آهنگر علیه آزیدهاک یاد میکند.

مقاومت و مبارزه علیه آشور همچنان ادامه داشت. در سال ۷۱۵ ق.م. قیامی بزرگ در منطقه خارخار (تکاب) بر علیه اشغالگران آشوری برپا شد و دیری نپایید که تمام منطقه را در بر گرفت. آتش این قیام به مناطق الیپی (کرمانشاه) و بیت هامبان (ایلام و خانتقین و کرند) و نامار (گرمیان/ مناطق جنوب غربی کرکوک) هم رسیده بود.

در فروردین ماه سال ۶۱۴ ق.م. سپاهیان ماد از دجله عبور کرده و شهر "آشور" را که شهر مقدس آشوریان و مرکز خدایان آشور بود به تصرف درآوردند. بعد از این پیروزی بزرگ مادها، سپاهیان آشور روحیه‌ی خورد را بکلی از دست دادند.

سرانجام کیخسرو پادشاه ماد با نابوپالاسار پادشاه بابل علیه آشور متحد شده و در سال ۶۱۳ ق.م. سپاهیان ماد و بابل شهر نینوا پایتخت آشوریان را محاصره کردند. در مجموع سه بار در پای دیوار قلعه شهر به نبرد پرداختند، که نتیجه‌ای عاید هیچکدام از طرفین نشد، تا اینکه در ماه آب سال ۶۱۲ ق.م. بر اثر تغییر مسیر آب بطرف قلعه توانستند دیوارهای قلعه را تخریب و بداخل شهر هجوم نمایند و سپاهیان آشور را در داخل شهر تار و مار کرده و کوشک و سراهای پادشاهان آشور را به آتش بکشند و مردم منطقه را برای همیشه از شر پادشاهی آشور نجات دهند.

این رویداد همان داستانی است که فردوسی در شاهنامه از آن بنام جنگ فریدون علیه ضحاک سامی نام میبرد.

دیدگاه‌های مختلف در مورد نوروز:

جشن نوروز بی شک کهنترین جشن ایرانیان است که نه تنها در میان گُردان بلکه در میان اکثر اقوام و ملیت‌های خاورمیانه هر ساله جشن گرفته میشود. اما واقعیت نوروز چیست و منشاء آن کدامست، چرا و چگونه پدید آمده است؟

شاید اغراق نکرده باشم اگر بگویم که در جهان کمترین موضوع فرهنگی وجود دارد که به اندازه نوروز در باره آن بحث و نوشته در دسترس باشد. دست کم در این ۱۲۰۰ سال اخیر مطالب درست و نادرست بسیاری از طرف شاعران، تاریخ نویسان و محققان ایرانی و خارجی در مورد نوروز نوشته شده است. اما متأسفانه چگونگی پیدایش نوروز، بطور واقعی و همانگونه که رویداده و شکل گرفته، توضیح داده نشده است.

نوروز افسانه نیست، همچنین در آغاز پیدایش آن نیز، نوروز جشن آغاز سال نو نبوده است. نوروز یک رویداد واقعی است، بخشی از تاریخ کهن مردمان آن سرزمینی است که امروزه گُردستان نامیده میشود. نوروز رابطه مستقیمی با رویدادهای تاریخی منطقه در دوره باستان و در ارتباط با اقوام و قبایل دیگر منطقه داشته است. این رویداد تاریخی به اشکال مختلف از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و آنچنان با سیم و زر افسانه‌نی تزئین گردیده که شناخت دوباره اصل واقعه را دشوار مینماید. در این نوشته کوشش میشود که با توسل به اسناد معتبر تاریخی، آن رویدادهایی را که منشاء پیدایش نوروز بوده اند، روشن گردند.

اگر به آن مجموعه از کتابها، اشعار و نوشته‌هایی که در مورد نوروز نوشته شده‌اند نگاهی بیاندازیم، چندین دیدگاه و نظریه متفاوت را مشاهده خواهیم کرد از جمله:

۱- **نوروز افسانه است:** بموجب این نظریه آنچه در باره نوروز گفته و نوشته شده است جزو افسانه‌های قدیمی ایرانی به حساب می آید و هیچ نشانی از واقعیت در آن نیست. بطور مثال، دکتر سید جعفر حمیدی استاد دانشگاه و نویسنده فارس زبان ایرانی در یکی از مقالات خود بنام "ماجرای کاوه و ضحاک در شاهنامه" در مجله فرهنگی آئین پارس شماره ۸۴ صفحه ۵۱ چنین می نویسد:

"داستان ضحاک و کاوه پیش از آنکه ماجرای واقعی باشد، یک ماجرای افسانه‌ای است. بدون شک نه ضحاک وجود داشته است و نه کاوه‌ای". متأسفانه بخش اعظمی از تاریخ نویسان و دانشمندان خارجی از این نظریه طرفداری میکنند.

(این نظریه بطور کلی نادرست میباشد. کسانی که از چنین نظریه‌ای طرفداری میکنند از فرهنگ و تاریخ باستانی مردمان ساکن کُردستان اطلاع چندانی ندارند).

۲- **نوروز جشن طبیعت است:** بموجب این نظریه آریائیان دو فصل داشتند، فصل زمستان "zima /زما" و فصل تابستان "hamen /هامن". ایرانیان در آغاز هر کدام از این دو فصل جشن می‌گرفتند. با آغاز فصل گرما جشن نوروز و با شروع فصل زمستان نیز جشن مهرگان را برپا میداشتند. از نظر این دیدگاه نوروز سرآغاز فصلی نو و زنده شدن دوباره طبیعت میباشد.

(لازم به توضیح است که کلمات زما و هامین هر دو خود کُردی میباشند. "زما"² اکنون به معنی سرما میباشد و "هامین/هاوین" به فصل تابستان گفته میشود).

- جیمز دارمستتر نویسنده و اوستا شناس معروف در این باره میگوید: "داستان ضحاک باقی مانده یکی از افسانه‌های کهن است که در اساس از طبیعت و رویدادهای طبیعی سرچشمه گرفته، اما با گذشت زمان تغییراتی در آن انجام پذیرفته. اژدهای سه سر یا سه پوزه همان اژدهای طوفان است که در کتاب "ودا"ی هندوان با خدای روشنایی (رب النور) در جنگ است. همچنین اظهار میدارد که حتی در اوستا هم اثراتی از این داستان باقی مانده که آنهم جنگ آتر (آتش) میباشد با آزی دهاک. همین جنگ در کتاب "ودا" بصورت جنگ میان "آهی" و "ایندرا" خدای روشنایی ادامه دارد"³.

(این نظریه هم درست نیست، عامل اصلی جشن نوروز یک رویداد مهم تاریخی است و صرفاً آغاز سال نو نبوده، همچنانکه بعداً روشن خواهد شد

فرهنگ همبانه بورینه هزار، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۳۸۰
حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا ص ۳۴۵۷

در روزگار باستان، نوروز در اول بهار و در آغاز سال برگزار نمیشده است).

۳- نوروز یک عید مذهبی است: طرفداران این نظریه معتقدند که نوروز در روزگار "جمشید" چهارمین پادشاه دوره پیشدادی پدید آمد و در زمان پادشاهی او، نوروز به صورت آئین درآمد است. مسعودی در کتاب التئیه و الاشراف آورده است: هرگز در روز نخست ماه فروردین به مظالم (دادگری) نشست. پس آن روز را "نوروز" نام کرد و سنت گشت⁴.

بعد از رواج دین اسلام در گُردستان و بطور کلی در همه ایران، مسئولین امور نه تنها مخالفت چندانی با جشن نوروز و آئین های نوروزی نکردند، بلکه موافق هم بودند چون هدایای نوروزی دریافت میکردند، بهمین خاطر سعی بر آن داشتند که توجیحات دینی نیز برای نوروز پیدا کرده تا به این رسومات مشروعیت داده شود.

شیخ صدوق در کتاب "من لایحضره الفقیه" آورده است:⁵

- برای علی (علیه السلام) هدیه نوروزی آوردند. فرمود: "این چیست؟" گفتند: ای امیر مومنان! امروز نوروز است. فرمود: هر روز ما را نوروز سازید. یعنی به خاطر خداوند، به یکدیگر هدیه بدهید و به دیدار یکدیگر بروید.

شیخ طوسی در "مصباح المتهجد" چنین آورده است:⁶

- امام صادق(ع) در روز نوروز فرمود: هنگامی که نوز شد، غسل کن و لباس پاکیزه بپوش و خودت را خوشبو ساز و آن روز را روزه بدار. پس هنگامی که نماز ظهر و عصر و نافله های آن را به جای آوردی، نمازی چهار رکعتی بگزار که در رکعت اول آن، سوره حمد و ده مرتبه سوره قدر را می خوانی. در رکعت دوم آن، سوره حمد و ده مرتبه سوره کافرون را می خوانی. در رکعت سوم آن، سوره حمد و ده مرتبه سوره توحید را

⁴<http://farhangi.um.ac.ir/portal/?q=node/16719>
۱۲-۱۲-۲۰۱۵

⁵<http://farhangi.um.ac.ir/portal/?q=node/16719>
۱۲-۱۲-۲۰۱۵

⁶<http://marefatema.ir/%D8%B9%DB%8C%D8%AF-%D9%86%D9%88%D8%B1%D9%88%D8%B2/>

می خوانی و در رکعت چهارم، سوره حمد را با سوره های فلق و ناس. پس از نماز هم سجده شکر می گزاری و دعا می کنی. گناهان پنجاه سالهات بخشوده می شود.

(این پنداشت گویا بر این باور است که همه افراد از کودکی تا روز مرگ فقط مشغول جرم و گناه کردن هستند).

ابن فهد حلی در کتاب "المهذب البارع" چنین آورده است:⁷

- از آنچه در فضیلت نوروز روایت شده و گفته ما را تأیید می کند، حدیثی است که علامه سید بهاءالدین علی بن عبد الحمید، با سند خود از مُعلی بن خُنس نقل کرده است که: روز نوروز، همان روز است که پیامبر(ص) در غدیر خم برای امیرالمؤمنین(علیه السلام) بیعت گرفت و مسلمانان به ولایت وی اقرار کردند.

(این نظریه ها نیز بطور کلی دارای هیچ حقیقتی نیستند و صرفاً سودپردن از قدر و شکوه نوروز است بخاطر مرام های دیگری).

۴- به عقیده "پروفیسور گایگر"⁸، ایرانشناس آلمانی، که متخصص زبانهای باستانی ایرانی مخصوصاً اوستایی است، مینویسد: در ایران پیش از اسلام نوروز در اصل عید مردگان یا به عبارت بهتر، عید احترام به ارواح گذشتگان بود. چنین عیدی در همه جای دنیا در میان مردمان گوناگون معمول است. سرچشمه این احترام ترسی بوده است که مردم از ارواح گذشتگان داشته‌اند و گمان می‌کرده‌اند که آن ارواح می‌توانند اسباب ذلت و بدبختی آنان شوند. بنابراین، برای این ارواح قربانی‌ها می‌کرده‌اند و چون می‌پنداشتند که ارواح نیز همان نیازهای آدمیان زنده را دارند، در نتیجه، از برای آنان خوراک و نوشیدنی فراهم می‌کردند تا آنان را از خود راضی کنند و دور نگه دارند. در اوستا آمده است که در اول بهار فَرَوَهرها (فرشتگان "موکل" یا نیروهای معنوی یا ارواح مجرد در دین زرتشت) به زمین می‌آیند و ده روز پیرامون خانه بازماندگانشان می‌گردند و دوست دارند افراد خانواده پاکیزه و خانه تمیز و مرتب باشد. آنگاه برای بازماندگان دعا و آرزوی برکت می‌کنند. فَرَوَهرها پایه آسمان عالی‌اند و آن را حمل می‌کنند.

⁷ همان منبع قبلی

نوروز، پروفیسور گایگر آلمانی، ، کاوه، شماره 6/5، 18 آوریل 1916⁸

آن‌ها حافظ نظام جهان و مراقب آنند. هر آدمی در جهان یک فروهر موکل دارد که از ازل همراه اوست و در زمان زندگی‌اش در تن وی وارد می‌شود. آنگاه با مرگ او همراه باروح وی از تن او بیرون می‌رود و به طبیعت باز می‌گردد.

این گفته‌های پروفیسور گایگر در مورد وجود جشنی بنام جشن مردگان واقعیت دارد، احترام به مردگان در ایام نوروزی قبلا در تمام کُردستان موجود بوده، و هم اکنون نیز در برخی مناطق کماکان مرسوم است. دوکتور غلامحسین کریمی دوستان در کتاب خود بنام "کُردی ایلامی (بررسی گویش بدره)"⁹ در مورد جشن مردگان در مناطق ایلام چنین مینویسد: "مردم یک روز قبل از عید با خود غذا و میوه به قبرستان می‌برند. در آنجا بر غذا و میوه فاتحه می‌خوانند و سپس آنها را می‌خورند. همچنین یک شب قبل از عید نوروز، هر خانواده غذا در چند ظرف میریزد و هر ظرف غذا را برای یکی از مردگان خانواده در نظر می‌گیرد که توسط یکی از افراد خانواده صرف می‌شود".

به غیر از این هم اکنون نیز در بیشتر مناطق کُردستان مردم در اعیاد مختلف به دیدار مزار مردگان خود رفته و برای خشنودی ارواح آنان صدقه و بخشش میکنند. اما چنانکه بعدا توضیح داده خواهد شد، جشن نوروز هیچ ارتباطی به این موضوع ندارد. این علت پیدایش نوروز نیست بلکه صرفا یاد کردن از مردگان است در مراسم نوروزی.

در مورد موکل یا فرشته‌یی که پروفیسور گایگر از آن صحبت میکند، این "موکل" کماکان در فرهنگ کُردی موجود است و در مناطق جنوبی کُردستان در صحبت های روزانه مردم شنیده میشود، اما نه بعنوان فرشته و یک روح پاک بلکه بیشتر به مثابه یک کاراکتر و شخصیت منفی و مزاحم به کار برده میشود مانند جن و دیو، برای مثال گفته میشود: "همچون موکل بلای جانم شده"، یا اینکه "دست از سرم بر نمیداره مثل موکل دنبالم است"، یا اینکه گفته میشود "برو من موکل نمیخواهم". همچنین در کتاب "فرهنگ باشوور" نوشته عباس جلیلیان که یک

دکتر غلامحسین کریمی دوستان، کُردی ایلامی (بررسی گویش بدره) دانشگاه کُردستان، ص. ۲۳. ۹۱۳۸۰

فرهنگ کُردی- فارسی میباشد، اصطلاح "موکل" همچون دیو و دیو صفت معنی شده است.¹⁰

۵- برخی از تاریخ نویسان و محققین فارس زبان، بدون داشتن هرگونه دلیل موجهی، جشن نوروز و داستان کُشته شدن آزی دهاک را به جنگ میان کورش و آستیاگ مربوط کرده و عمدا میخواهند که فریدون نامبرده در شاهنامه را کورش و آزی دهاک را آستیاگ قلمداد کنند، و از این طریق هویتی پارسی برای نوروز بسازند. اما این نظریه خیلی سست و بی پایه است، ماجرای کورش و آستیاگ از نظر زمانی حداقل ۱۷۰ سال با ماجرای آزی دهاک فاصله دارد. در ادامه بحث با دلایل روشنتر این مسئله توضیح داده خواهد شد.

۶- دکتر مهرداد بهار، پژوهشگر اساطیر ایران باستان، در اثر معروف خود «از اسطوره تا تاریخ» می نویسد:

"جشن نوروز پیش از هخامنشیان در میان بومیان ایران رواج یافته بود و هخامنشیان آن را از بومیان ایران گرفته اند. (جای تعجب است که ایشان نمی گویند که از مادها یاد گرفته اند= نویسنده). نشانه هایی از برگزاری آیین نوروز در کاخ آپادانا در تخت جمشید وجود دارد که نشان می دهد پادشاهان هخامنشی به این آیین کهن گرویده بودند. در این روز شاه نمایندگان مردمان گوناگون را به حضور می پذیرفته و هدایایی از آنان می گرفته است"¹¹.

د. مهرداد بهار به نقل از گزنفون تاریخ نویس یونانی می نویسد که آیین های نوروزی در ایران باستان برگزار میشده است: "در آغاز، گروهی از مردان نیزه دار می آیند، سپس گاو و اسبانی برای قربانی، سپس گردونه مقدس اهورامزدا و پس از آن دو گردونه مهر و ناهید. آن گاه آتشدانی حمل می شود و در پس آن، شاه با درباریان و پس از آن سوارکاران، نیزه داران، بزرگان و درباریان سوار بر اسب می آیند. در بامداد نوروز، شاه هخامنشی در آئینی می بایست شرکت جوید"¹².

(فارسی: دیو صفت) [فسر همنگی باشور، عباسی جلیلیان، اربیل ۲۰۰۵، ص ۶۳۵]. (کوردی: ¹⁰ موکل چو دیو "چمفتلی چمفتان" چمفته چو نرجن- خوارزای موکل، برای دیو و جن).

¹¹<http://tarikhirani.ir/fa/news/54/bodyView/575/>

¹²<http://www.ibna.ir/fa/doc/report/197210/>

(این گفته د. مهرداد بهار کاملا درست است. تمام علائم نشان از آن میدهند که هخامنشیان جشن نوروز را برگزار کرده‌اند، اما اهمیت نوشته د. مهرداد بهار در اظهار این نکته است که معتقد است که هخامنشیان این رسوم را از ساکنان بومی (مادها / گُردها = نویسنده) یاد گرفته‌اند.

۷- نوروز در اصل یک جشن بابلی بوده است: "به عقیده آرتور کریستنسن، تاریخ نویس و ایرانشناس دانمارکی، این جشن در اصل جشنی بابلی بوده که در آغاز بهار به مدت ۱۲ روز در پرستشگاه اساگیلای مردوک (خدای باروری و آفرینش و نگهبان بابل در عصر حمورابی) در حضور شاه بابل با شکوه تمام برپا می‌شده است و به آن زگموک (جشن آغاز سال) می‌گفتند. کورش پس از گشودن شهر بابل در سال ۵۳۹ پیش از میلاد برای دلجویی از مردم بابل این جشن را در نخستین روز بهار سال ۵۳۸ پیش از میلاد با حضور کاهنان شهر و مردم برپا کرد. از آن زمان این جشن رفته رفته در امپراتوری هخامنشی معمول شد"¹³.

(احتمال اینکه نوروز از طرف بابلیان نیز جشن گرفته می‌شده خیلی زیاد است، زیرا نوروز در واقع جشن پیروزی مادها و سایر اقوام منطقه بود بر علیه ستمگران و اشغالگران آشوری. و همچنانکه در وقایع تاریخ باستان مندرج است مادها و بابلیان متحدا علیه آشور شوریدند و آشور را آنچنان تار و مار کردند که دیگر امکان برخاستن و فرمانروایی را برای همیشه از دست داد. بنابراین معقول است که بابلیان هم مانند مادها این پیروزی را جشن گرفته باشند. اما هخامنشیان نه از طریق بابلیان بلکه پیشتر رسوم جشن نوروزی را از مادها یاد گرفته بودند).

۸- برطبق نوشته سیدحسین تقی‌زاده (از رهبران انقلاب مشروطیت و از شخصیت های علمی فرهنگی معاصر): "در عهد ساسانیان نوروز، یعنی روز اول سال ایرانی و اول فروردین ماه چنانکه در زمان ما معمول است، در آغاز بهار نبود بلکه مانند عید فطر و عید قربان در فصول سال می‌گشت، البته نه به آن سرعت که عیدهای عربی می‌گردند. تا اینکه در سال ۴۶۷

آرتور کریستنسن، نخستین انسان و نخستین شهریار، نشر نو¹³
<http://tarikhiran.ir/fa/news/54/bodyView/575/>

هجری، نوروز در ۱۳ برج حوت یعنی ۱۷ روز مانده به آخر زمستان واقع شد که جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی ترتیب تقویم جدید جلالی را بنیان گذاشت و نوروز را در روز اول بهار ثابت نگاه داشت. از آن زمان تاکنون این جشن در اول فصل بهار برپا می‌شود¹⁴.

(گاهشمار جلالی توسط عده‌ای از ریاضی دانان ایرانی و تحت سرپرستی حکیم عمر خیام در ۳ رمضان ۴۷۱ هجری قمری تدوین شد. کار تدوین این تقویم در دوره جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی با فرمان خواجه نظام الملک صورت گرفته است. = نویسنده).

در اینجا بر ما معلوم می‌گردد که نوروز نمیتواند جشن اول سال بوده باشد، چون قبلاً متغیر بوده و در اول بهار قرار نداشته است.

۹- در مورد خود کلمه نوروز هم بایستی این را خاطر نشان کرد، که این واژه نسبت به اسم اصلی خود جدید است. بر طبق نظرات کارشناسان و محققان زبان پهلوی نوروز در قدیم بشکل دیگری تلفظ میشده است. محمد تقی بهار (ملک الشعرا) در کتاب سبک شناسی (جلد- ۱، چاپ چهارم سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص. ۲۱۷) می نویسد در عهد ساسانیان واژه نوروز را چون "نوک روچ" تلفظ میکرده‌اند.

[روچ یک کلمه کُردی است، به معنی روز، این کلمه امروز هم در تلفظ کُردی فیلی و اورامی به همین شکل تکلم میشود]¹⁵.
همچنین در کتاب دینکرد که از کتابهای دینی ساسانیان بشمار میرود، بجای اسم نوروز، واژه "نوک روژ" آمده است. که نوک به معنی نوین و "روژ" هم یک کلمه معمولی کُردی است که همان معنی روز را میدهد. از این رو این خود اشاره ایست به اینکه خاستگاه نوروز در کُردستان بوده است.

¹⁴<http://tarikhirani.ir/fa/news/54/bodyView/575/>

(۱۳۹۳/۳/۸)

فرهنگ همنبانه بورینه هزار، تهران ۱۳۶۹، ص ۳۵۰. همچنین فرهنگ وشخنامه هورامی- کوردی¹⁵ ناواست، نوشته بیدار، هولیر ص ۵۲۳.

منابع اصلی که در مورد نوروز نوشته‌اند:

در مورد نوروز در کتاب اوستا و بخصوص در گاساها که از بخش های قدیمی آن است چیزی نوشته نشده است. همچنین در کتیبه‌ها و نوشته‌های عهد هخامنشیان و اشکانیان آگاهی چندانی در این مورد به دست نیامده است. قدیمیترین اشاره‌ای که به نوروز شده در کتاب "وندیداد" است [وندیداد یک کلمه "گردی" است که در گویشهای گردی اورامی و جنوبی (کرمانشاهی) معنی "بند داد / بند قانون" را میدهد]، در این کتاب که شامل آداب و رسوم و قوانین دوران ساسانیان میباشد در مورد نوروز چنین نوشته شده که نوروز در روزگار "یه‌مه (جمشید)" پادشاه پیشدادی پدید آمد.

اما منبع اصلی شناخت و اطلاعات در مورد نوروز کتاب شاهنامه فردوسی است. فردوسی بخش عمده‌ای از تاریخ کهن ایران زمین و همچنین داستانها و افسانه‌های کهن ایرانی را جمع آوری و در کتاب خود بنظم درآورده است. گاهی بعضی از وقایع تاریخی را آنچنان توصیف مینماید که از یک رویداد واقعی و تاریخی فاصله گرفته و شکل افسانه بخود میگیرد. حال ببینیم که فردوسی در مورد پدید آمدن نوروز چه نوشته است:

همه کردنی‌ها که آمد به جای	ز جای مهی برتر آورد پای
به فر کیانی یکی تخت ساخت	چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی	ز هامون به گردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا	نشسته بر او شاه فرمانروا
جهان انجمن شد بر آن تخت او	شگفتی فرومانده از بخت او
به جمشید بر گوهر افشاندند	مران روز را روز نو خواندند
سر سال نو هر مز فرودین	بر آسوده از رنج تن، دل ز کین
بزرگان به شادی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار	به ما ماند از آن خسروان یادگار

معنی و خلاصه این قطعه شعر چنین است: "وقتی جمشید از کارهای کشوری بیاسود بر تخت کیانی نشست و همه بزرگان لشکری و کشوری بر گرد تخت او

فراهم آمدند. جمشید آن روز را که نخستین روز از فروردین و آغاز سال بود، "نوروز" نامید و جشن گرفت".

همانطور که قبلاً بیان شد، در کتاب وندیداد هم همین روایت از نوروز آمده است که گویا نوروز در عهد جمشید شاه (پیشدادی) پدید آمد. و این خود نشان میدهد که منبع وندیداد و گفته‌های فردوسی یکی میباشد.

مواردی که تاکنون در مورد نوروز آوردیم آن دیدگاهها و نقل قولهایی است که در کتابها و نوشته‌ها مختلف آمده است، اما آنچه که در اذهان و خاطرات مردم ثبت شده است، روایت دیگری است آنهم افسانه یا داستان کاوه آهنگر و آزی دهاک یا ضحاک میباشد. این داستان هم بطور کامل و با زیبایی در شاهنامه آمده است. اکنون قبل از اینکه واقعیاتی که در پشت این روایت نهفته است روشن گردد، بهتر است داستان را از زبان فردوسی نقل کنیم. جالب توجه است که نه در شاهنامه نه در هیچ کتاب تاریخی دیگری هیچ اشاره‌ای به رابطه بین نوروز و داستان کاوه آهنگر نشده است، اما درک غالب در میان مردم چه در میان کُردها و چه در میان فارسها اینست که قیام کاوه آهنگر علیه آزی-دهاک سرآغاز پدید آمدن نوروز بوده است.

داستان کاوه آهنگر و آزی دهاک از زبان فردوسی:¹⁶

مرداس شاهی خدانشناس و حاکم سرزمین نیزه گزار است. او پسری به نام ضحاک دارد که صاحب هزار اسب است. دیو دل ضحاک را تباه می کند و او را تشویق و ترغیب به کُشتن پدر می سازد و بدین سان ضحاک با کُشتن پدر جانشین وی می شود. بعد از رسیدن به قدرت دیو فریبی دیگر می سازد و به شکل آشپز بر وی ظاهر می شود و برای او از گوشت، تخم مرغ و مرغ غذا می سازد. ضحاک دل به مهر وی می سپارد و برآن می شود که به خاطر کار او به وی پاداشی دهد. دیو تنها می خواهد که بر دو شانه‌ی وی بوسه زند. از بوسه‌ی دیو بر دو شانه‌ی ضحاک دو مار شگفت می رویند و آرامش را از وی می ربایند. دیو با این ترفند می خواهد که جهان را از مردمان خالی سازد، به همین دلیل پادشاه نگون بخت را راهنمایی می کند که از مغز جوانان ماران را خورش دهد تا مگر با این پرورش از بین بروند.

¹⁶[http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=218224\(2015-12-12\)](http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=218224(2015-12-12))

در همین زمان مردم ایران دل از مهر جمشید گسسته اند و به سوی او می شتابند و او را شاه ایران می خوانند. پادشاه مار بر دوش به ایران می آید تاج بر سر مینهد و جمشید را پس از صد سال آوارگی از پا در می آورد و دختران وی ارنواز و شهرناز را به زنی می گیرد. ضحاک هزار سال به بیداد و تباهی فرمان می راند و هر شب از مغز دو جوان خورش برای دو مار می سازد. سرانجام دو نژاده‌ی ایرانی به نام ارمایل و گرمایل به فکر تدبیر و چاره جویی می پردازند و به نام آشپز و خوالیگر نزد شاه می روند و زمین خدمت می بوسند. آنان هر بار گوسفندی را به جای یکی از جوانان می کُشتند و بدین سان هر ماه سی جوان را از مرگ نجات می دادند و آن ها را به کوه می فرستادند و به دامداری می پرداختند. کُردان از نژاد این جوانانند.

شاعرهای فردوسی در این مورد چنین است:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان
چه کهنتر چه از تخمه پهلوان

خورشگر ببردی بایوان شاه
و زو ساختی راه درمان شاه

بگشتی و مغزش برون آختی
مران ازدها را خورش ساختی

از اینگونه هر ماهیان سی جوان
ازیشان همی یافتندی روان

چو گرد آمدندی مرد ازیشان دویست
برانسان که نشناختندی که کیست

... کنون کُرد از آن تخمه دارد نژاد

که ز آباد نیاید بدل برش یاد

ادامه داستان:

روزی آزی دهاک موبدان (رهبران دینی) و بزرگان قوم را بدور خود جمع کرده بود که گواهی بدهند که او پادشاهی نیک رفتار و دادپرور است. در همین هنگام

کاوه آهنگر با صدائی خروشان بسوی آزی دهاک آمد و گفت از ستم تو دیگر من بیزار شده‌ام، چرا دست از فرزند من بر نمیداری. من هجده پسر داشتم، تو همه را گُشتی فقط این یکی باقی مانده که تو او را بمن روا نمی بینی و قصد گُشتنش را کرده‌ای. ای شاه مگر من چه گناهی مرتکب شده‌ام، چه بدی در حق تو کرده‌ام که تو بامن اینچنین بد رفتار میکنی. ستم هم دیگر اندازه دارد. من دیگر جوانی را سپری کرده‌ام و پیر مردی شکسته‌ام، دیگر فرزندی هم برایم باقی نمانده. یک آهنگر زیون بسته ام که از دست تو آتش به جانم افتاده. اگر تو پادشاه هفت کشور هستی، پس چرا آنقدر رنج و سختی از بهر ماست. شاه با شگفتی به او نگاه کرد و از سخنان او متعجب شد و فرمان داد که پسر او را به او باز گردانند. سپس شاه از کاوه خواست که او هم گواهی کند که آزی دهاک شاه دادپروری است. ولی کاوه اینکار را نکرد و رو به مجلس خطاب به کسانی که در آنجا نشسته بودند کرد و بر آنان داد زد که شماها آدم هائی ترسو و بزدل هستید که روی بسوی دوزخ کرده‌اید.

خروشید و زد دست بر سر ز شاه

که شاهانم کاوه ی دادخواه

بده داد من کام دستم دوان

همی نالم از تو به رنج روان

ستم گر نداری تو بر من روا

به فرزند من دست بردن چرا

مرا بود هجده پسر در جهان

از ایشان یکی مانده است این زمان

بیخشای بر من، یکی را نگر

که سوزان شود هر زمانم جگر

شها من چه کردم، یکی بازگوی

و گر بی گناهم، بهانه مجوی

مرا روزگاری چنین گوژ کرد
 دلی بی امید و سری پر ز درد
 جوانی نماندست و فرزند نیست
 به گیتی چو فرزند، پیوند نیست
 ستم را میان و کرانه بود
 همیدون ستم را بهانه بود
 یکی بی زبان مرد آهنگرم
 ز شاه آتش آید همی بر سرم
 تو شاهی و گر ازدها پیکری
 ببايد بدین داستان، داوری
 اگر هفت کشور به شاهی تراست
 چرا رنج سختی همه بهر ماست
 سپهبد به گفتار او بنگرید
 شگفت آمدش کان شگفتی بدید
 بدو باز دادند فرزند اوی
 بخوبی بجستند پیوند اوی
 بفرمود پس کاوه را پادشا
 که باشد بدان محضر اندر گوا
 چو برخواند کاوه همه محضرش
 سبک سوی پیران آن کشورش

خروشید کای پایمردان دیو

بریده دل از ترس کیهان خدیو

همه سوی دوزخ نهادید روی

سیر دید دل را به گفتار اوی

سپس کاوه با خشم از کاخ آزی دهاک بیرون می‌رود، چرم آهنگری خود را بر چوبی بسته و آنرا بمانند پرچم بلند کرده و در کوچه و بازار میگرداند و مردم را دعوت به قیام بر علیه شاه میکند. مردم به گرد کاوه جمع شده و با خروش بطرف کاخ آزی دهاک میروند و او را دستگیر کرده و به کوه دماوند نزد فریدون پسر آبتین و فرانک از خاندان جمشید که از ترس ضحاک در کوه البرز پنهان شده بود میروند، و فریدون را به ری (راغه) بازگردانده و به پادشاهی برگزیدند.

این مختصری بود از داستان کاوه و آزی دهاک، از آنچه که تاکنون دیدیم هیچ اشاره روشنی به نوروز در این داستان دیده نمی‌شود. هم کردها و هم فارس ها نوروز را از آن خود دانسته و آنرا بخشی از تاریخ و فرهنگ خود می‌پندارند. حال در اینجا کوشش می‌شود که واقعیتهای رویداد کُشته شدن آزیدهاک و جشن نوروز توضیح داده شود.

۱- همانطور که قبلا اشاره شد بعضی برآنند که این گفته‌های فردوسی واقعیت ندارد و افسانه‌ای بیش نیست و یا اینکه اینها بیشتر اندیشه‌ها و ساخته‌های خود فردوسی اند. اما چنین دیدگاهی بطور کلی نادرست می‌باشد، این داستان‌ها برآمده از فکر و مغز فردوسی نبوده و نیستند. اسناد معتبر اثبات میکنند که چندین سده قبل از فردوسی این داستانها در میان مردم چه بصورت نوشتاری و چه شفاهاً موجود بوده است.

داستان کاوه و ضحاک چندین قرن قبل از فردوسی هم به شیوه نظم و هم به شیوهی نثر موجود بوده است. در شاهنامه ابومنصوری که صد سال قبل از شاهنامه فردوسی سروده شده است این داستان به نظم درآمده است. همچنین در کتاب "تاریخ بلعمی" نوشته محمد بلعمی در سال ۳۵۳ هجری باز هم این داستان به

رشته تحریر درآمده است. از همه اینها مهمتر دانشمند و تاریخ نویس بزرگ گُرد ابوحنیفه دینوری که خود از گُردهای دینور کرمانشاه میباشد و در طی سالهای ۲۲۱-۲۸۲ هجری (۸۲۸-۸۸۹ میلادی) میزیسته است، در کتاب خود بنام "الطوال" این داستان را بشکل نثر بیان کرده است که اختلاف آنچنانی با داستان فردوسی ندارد. این در حالی است که فردوسی در سال ۴۰۰ هجری شاهنامه را به اتمام رسانده است. بنابراین دینوری ۱۳۰ سال قبل از فردوسی داستان کاوه آهنگر و ضحاک را بتحریر در آورده بود. دینوری می نویسد:¹⁷

"گویند ضحاک که عجم او را بیوراسپ گویند چون بر جم (جمشید) شاه غلبه کرد و او را کُشت و بر پادشاهی خود اطمینان یافت و آسوده گشت، شروع به گردآوری جادوگران از اطراف و اکناف سرزمین خود کرد و سحر را به گونه‌ای آموخت که خود از پیشوایان آگاه به آن شد. و شهر بابل را چهار در چهار فرسنگ ساخت و آن را مملو از سپاهیان ظالم و ستمگر کرده آن را «خوب» نام نهاد و اولاد ارفخشذ را زنده به گور کرد و بر دوش های او دو زائیده به شکل مار بیرون آمدند که همواره او را آزار می دادند تا اینکه از مغز سر مردم به آنان می خوراندند. گویند هر روز چهار مرد تنومند می آوردند و سر می بریدند و مغز سر آن ها را به آن مارها می دادند، پس از آن آرام می گرفتند. ضحاک وزیری از قوم خود داشت، سپس وزارت وی بر عهده مردی از فرزندان ارفخشذ به نام ارمایل قرار گرفت هنگامی که مردانی برای کُشته شدن می آوردند دو نفر از آن ها را نجات می داد و به جای آن ها دو گوسفند می کُشت و به آن دو مرد امر می کرد که به گونه ای بروند که دیگر اثری از آن ها باقی نماند، آن ها نیز به کوهستان رفتند و در آن جا مستقر شدند و به روستاها و شهرها نزدیک نمی شدند پس گفته می شود اصل گُردها از آنان است".

اگر با دقت اشعار فردوسی در مورد داستانهای ضحاک و کاوه آهنگر و همچنین فریدون و ضحاک را مورد بررسی قرار بگیرد آنگاه متوجه یک واقعیت خواهیم شد، آنکه در این داستان دو رویداد متفاوت در یک پروسه تاریخی باهمدیگر ادغام شده‌اند. رویداد یکم، قیام کاوه آهنگر بر علیه آزی دهاک میباشد، که یک قیام یا

ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال (قم: منشورات 1368ش) ص 4-5.

رویدادی داخلی محسوب میشود. رویداد دوم، جنگ فریدون بر علیه ضحاک میباشد که جنگی است بر علیه یک قدرت خارجی، جنگی است آزادیخواهانه برای رهایی از دست یک قدرت اشغالگر خارجی. اکنون با نگاهی به این دو رویداد مشخصات آنها را تا آنجا که ممکن است مورد بررسی قرار میدهیم.

رویداد یکم:

- **یک قیام داخلی:** در این رویداد کاوه آهنگر بر علیه "آزی دهاک" قیام میکند و با بلند کردن پیشبند چرمی خود و فراخواندن مردم در کوچه و بازار مردم را دعوت به قیام بر علیه پادشاه کرده و سرانجام موفق میشوند که آزی دهاک را دستگیر کرده و از ظلم و ستم او رهایی یابند. تا اینجا مشخص میگردد که این یک قیام داخلی است، مردم عادی بر علیه فرمانروای ستمکار خود شوریده‌اند.
- **گردها نیروی اصلی قیام اند:** آن جوانانی که از دست آزی دهاک فرار میکنند و به کوه میروند گرد بودند، چون بنا به گفته فردوسی گردها از نسل این فراریان بوجود آمدند. اگر این جوانان گرد بودند پس خانواده‌های آنان یا به تعبیری دیگر کاوه‌ی آهنگر و فرزنداناش نیز گرد بودند.
- **مکان قیام گُردستان بود:** بر طبق گفته فردوسی مردمی که قیام کرده‌بودند به کوه رفتند و فریدون را با خود به شهر "ری (راغه)" آوردند و او را پادشاه کردند. شهر "راغه" بر خلاف تصور بخش بزرگی از روشنفکران همان شهر ری نزدیک تهران نیست که عموماً چنین میندازند. این راغه یک شهر مادی بود که "مادر-راغه" 18 نام داشته است، این نام بعداً در عهد اشکانیان به "ما- راغه" تبدیل گشت، که همین شهر مراغه امروزیست در آذربایجان غربی که در مشرق شهرستان مهاباد قرار دارد.
- **آزی دهاک:** آن پادشاهی که کاوه و مردم منطقه علیه او قیام کردند ضحاک نبود، بلکه آزی دهاک بود.

د.مهرداد بهار میگوید که اسم "آزی دهاک" در پارسی میانه (پهلوی ساسانی) به مانند "آز" و در اوستا همچون "آزای" آمده است که به معنی طمع و آزمندی است.¹⁹

این گفته د. مهرداد بهار تا حدود زیادی صحیح است. اصطلاح "آزی دهاک" یک اصطلاح مادی/ماننایی است. از سه جزء تشکیل شده به این ترتیب (آز-ی-دهاک). جزء اول آن "آز" یکی از پادشاهان سلسله ماننایی است که مرکز فرمانروایی آنها در ایزرتو در نزدیکی شهر سقز کنونی بود، (تاریخ ماد، ا.م.دیاکونوف ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵ ص. ۲۶۱).

جزء دوم این اصطلاح حرف "ی" میباشد که نشانه حرف "ی" نسبی است در زبان گُردی.

جزء سوم "دهاک" در زبان مادی به معنی رئیس مملکت/ رئیس کشور میباشد. ابراهیم پورداد در این باره در کتاب یادداشتهای گاتها مینویسد: کلمه "دهیو" به معنی مملکت و کشور میباشد، در سنگ نبشته های شاهان هخامنشی به واژه "دهیو" بسیار بر میخوریم. داریوش پس از بر شمردن همه مملکتها که در زیر فرمان وی بوده میگوید " رویهم بیست و سه دهیو (مملکت)²⁰ است.

در همین مورد پروفیسور د.جمال رشید در کتاب خود بنام بررسی زبانشناسانه در باره تاریخ باستان سرزمین گُردها می نویسد: "در عهد مادها کلمه "دهیو" به معنی "مملکت، آمده است، در اساس اصطلاح دیوکا، دهیوکا، دیوک، دهیوک به معنی رئیس مملکت (سهرۆکی و لآت= گُردی) میباشد. فرمانروای منطقه میسی (یکی از نواحی ماد) معروف به "دهیوکو" بوده است"²¹

پسوند "و" در انتهای دهیوکو یک پسوند معمولی گُردی- کرمانجی میباشد که بر عزیز و گرامی بودن ویا در مواردی بر کوچک شمردن افراد دلالت میکند. این پسوند در حال حاضر نیز رایج است. کلمه دهیوکا اسم

مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ پنجم پائیز ۱۳۸۷، نشر آگاه¹⁹

(یادداشتهای گات ها، ابراهیم پورداد، تهران ۱۳۸۱، ص. ۱۳۰)²⁰

پروفیسور جمال رشید، بررسی زبانشناسانه در باره تاریخ باستان سرزمین گُردها، صفحه ۳۲۴²¹

نیست بلکه یک لقب میباشد، در واقع خود نام "دیاکو" پادشاه ماد نیز اسم نیست، بلکه لقب میباشد که همان معنی "رئیس مملکت" را دارد. کلمه‌های "دهاک، دهبوک، دهبوکو و دیاکو" همگی یک معنی دارند و آنهم "رئیس مملکت" میباشد. بنابراین "آزی دهاک" به معنی "آز رئیس مملکت" است، نه به معنی اژدها. در اینجا باید خاطر نشان کرد که خود نام "آز" یک اسم کُردی است. (فاضل اصولیان، "ناسنامه‌ی زمانی کوردی"، سال ۲۰۱۷، جلد اول ص. ۸۷-۸۸).

آزیدهاک کی بود؟ آزیدهاک (آز رئیس مملکت) همان آز فرزند "ایرانزو" پادشاه ماننائی بود. ایرانزو یکی از پادشاهان بزرگ سلسله ماننائی بود که پایتختشان در ایزرتو در نزدیکی شهر سقز کنونی قرار داشت. خود "ایرانزو" یک کلمه کُردی است که از دو جزء "ایران (نئیران) و زو" تشکیل شده است. کلمه ایران/ (نئیران) به معنی سرزمین "آری" هاست و "زو" یکی از خدایان قدیم کُرد است که در ادبیات کُردی و فارسی همچون خدای "روشنائی" شناخته میشود. در اوستا و در شاهنامه فردوسی از "زو" بنام یکی از پادشاهان پیشدادی فرزند تهماسب که به مدت پنج سال فرمانروایی کرده است اسم برده شده است. فردوسی در باره "زو" چنین می گوید:

ندیدند جز پور تهماسب زو

که زور کیان داشت و فرهنگ گو.

همچنین حافظ شیرازی نیز در یکی از اشعار خود از "زو" یاد میکند²²:

شکل هر سر مه میدهد نشان

از افسر سیامک و ترک کلاه زو

همچنین در سرودهای آئین یارسانی (آئین یارسان در حقیقت همان دین زردشتی است که از آئین اسلام تاثیر پذیرفته است)، سرود زیر یکی از سرودهای "داود کوسوار" میباشد که یکی از پیران یارسانی است، (۱۳۵۰- ۱۴۱۹ میلادی).

²²<http://www.loghatnaameh.org/dekhodaworddetail-f99c3aff570c422baff65e2182ac9d7d-fa.html> (2013-06-09)

نه هیهات هو نه هیهات هو
 سهف سهف مهنهو نه هیهات هو
 چلتهن گرد نامان بی وه قاو وقو
 دونیا روشن بی وه فرمان **زو**
 تاری مهرگ و شهر گریزان چون دو
 پانه‌ی تاریکیش کهرد ژیرورو
 چهنی چلتهنش نمانا نه رجو

ترجمه: یاران هو هو کنان صف بسته‌اند، چهل تن نیز به همان شیوه گرد آمده‌اند و غوغائی شده است. دنیا روشن شد به فرمان "**زو**"، آنگاه تاریکی، مرگ و جنگ گریزان شدند چون دود. "زو" خانه تاریکی را زیر و رو کرد.

بنابراین ایرانزو به معنی "خدای روشنائی ایران" میباشد و این برای اولین بار است که در تاریخ باستان اسم "ایران (ئیران)" آمده است.

"**آز**" هم اسم یکی از پسران ایرانزو بود که بعد از مرگ پدرش به جای او به تخت نشست. خود کلمه "آز" نیز یک کلمه کُردی میباشد. "آز" نیز یکی از خدایان باستان بود که قدرتی عظیم داشت، در متون قدیمی کُردی و فارسی بنام "خداوند تاریکی" مشهور است. در اوستا بصورت "آزای" و در فارسی میانه بصورت "آزا" آمده است.²³ در سرودهای آئینی یارسانی از "آز" نامبرده شده است. در "سرود رمزبار"²⁴ از "آز" همچون خدای تاریکی چنین یاد شده است:

په‌ی دهرن شاد په‌ی دهرن شاد

شام روشنیس وست په‌ی درون شاد

مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ پنجم، پائیز ۱۳۸۴، نشر آگه²³

یارسان، نوشته ایوب رستم، ۲۰۰۶ میلادی، ص ۲۱۴²⁴

نهو کوی چل نورش هه‌رکه که‌رد ئی‌ج‌اد

چل مه‌شعه‌لش دا وه ئوسای ئیرشاد

نه له‌وح هه‌جهر شا که‌رش بنیاد

ناز و تاریکی گوریزان چون باد

که ترجمه آن بطور خلاصه چنین است:

برای کسانی که درونشان شاد و روشن است، آفریدگار درون ما را با نور خود روشن ساخت، آنگاه که چهلتن را آفرید و چهل مشعل را برای روشننگری به آنان بخشید تا پیامهای روشنگرانه را برای ما سرمشق سازند، با آمدن این نور "آز" و تاریکی چون باد گریزان شدند.

آزی- دهاک (آز رئیس مملکت) در یک قیام داخلی که بگداتوو فرمانروای منطقه هویش دبش "ماد- راغه (مراغه)" آنرا رهبری میکرد گشته شد (تاریخ ماد، ا.پ.دیاکونوف ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵ ص. ۲۶۱). در تاریخ قدیم ایران (گرد، پارس...) هیچ گونه قیام و انقلابی علیه فرمانروایان خودی روی نداده است به غیر از دوران ماننایی ها نباشد. برای اولین بار در زمان "ناز/ نازا" و بار دوم در زمان فرمانروائی "آخسری" بود که در آن قیام نیز مردم بر علیه آخسری پادشاه ماننا و تمام بزرگانی که همراه او بودند به اتهام عدم مقاومت و فرار در برابر دشمن شوریدند و آنها را کشتند.

رویداد دوم:

- رویداد دوم قیام و جنگ فریدون است بر علیه ضحاک، این جنگ در واقع جنگی است بر علیه یک قدرت خارجی، یک انقلاب و قیام است بر علیه اشغالگری و ستمکاری پادشاهی آشور. از اشعار فردوسی خوبی پیدا است که این فریدون کسی بغیر از کیخسرو پادشاه ماد نیست و ضحاک نیز تنها میتواند یک اسم سمبلیک برای پادشاه ستمکار آشور باشد. تمام داستان فردوسی حکایت از قیام و مبارزه گردان است بر علیه امپراتوری آشور. آنچه که صحت این مطالب را تائید میکنند عبارتند از:

- بلعمی در کتاب خود (تاریخ بلعمی) در باره ضحاک چنین نوشته است: "واین ضحاک را ازدها به وی از آن گفتندی که بر کتف او دو پاره گوشت بود، بزرگ بر رسته دراز و سر آن ها به کردار ماری بود و آن را به زیر جامه اندر داشتی و هرگاه که جامه از کتف برداشتی خلق را به جادویی چنان نمودی که این دو ازدهاست و از این قبل مردمان از او بترسیدی و عرب او را ضحاک (خنده رو) گفتند و مغان گویند که او بیور اسب (صاحب ده هزار اسب) بود و اندر این اختلاف است و این ملکی بود ستمکار و همه ملوک جهان را بکشت و خلق را به بت پرستی خواند و بدین سبب خلق را همی کشت و به ایام هیچ ملک، چندان خون ریخته نشد که به ایام پادشاهی او، و تازیانه زدن و بر دار کردن او آورد و هزار سال پادشاهی راند و خلق جهان از او ستوه شدند (تاریخ بلعمی ج ۱ ص ۴۳) 25".

استنتاجات: اگر از بعضی از مطالب غیر منطقی در این نوشته صرف نظر شود، ماباقی مطالب با حقایق تاریخی مدها انطباق دارد، از آن جمله:

- **بیور اسب:** "موغان" ضحاک را بنام بیور اسب میخوانده‌اند به معنی صاحب ده هزار اسب. این خود اشارتی است به اینکه ضحاک و مغان مادی همزمان و در یک عهد میزیسته‌اند، و این مغان بودند که لقب بیور اسب را به ضحاک داده‌اند، و این مطلب هم مشخص است که مغان یکی از قبایل اصلی تشکیل دهنده حکومت ماد بودند که علاوه بر ترویج امور دینی در رهبری امور نظامی نیز نقش بسزائی داشتند. مغان از دشمنان سرسخت آشوریان (ضحاک) بودند. اسم بردن از واژه بیور اسب نیز جالب است، از قرار معلوم تعداد سپاهیان کامل در یک لشکر مسلح و مجهز در عهد باستان ده هزار نفر بوده‌است. برای مثال تعداد

آنین پارسی شماره ۸۴ ماجرای کاوه و ضحاک در شاهنامه‌ی فردوسی ص ۵۲، دکتر سید جعفر حمیدی. 25

سپاهیان یونانی که همراه با گزنفون در زمان هخامنشیان به ایران آمدند ده هزار نفر بود. تعداد نفراتی که در صفوف سپاه جاویدان هخامنشیان بودند ده هزار نفر بود. شمار سپاهیان سورین اشکانی که در گُردستان مستقر شده بودند ده هزار نفر بودند. بنا بر این بنظر میرسد که تعداد سپاهیان آشور نیز ده هزار سواره یا ده هزار اسب بوده‌اند که به "بیور اسب" معروف شده بودند.

- **ضحاک تمام شاهان جهان را کُشت:** این تنها در زمان آشوریان بود که با حملات مداوم خود به گُردستان و مناطق دیگر تعداد زیادی از شاهان محلی یا شاهکها (شاکنو) ها را نه تنها در مناطق ماد (گُردستان) بلکه در ایلام و اورارتو و بابل و حتی در خود آشور به قتل رساندند.

- **ضحاک هزار سال فرمانروایی کرد:** همانطور که قبلا نیز بدان اشاره شد منظور از اسم ضحاک نام فرد و یا پادشاه بخصوصی نیست بلکه اصطلاح و یا سمبولی است که اشاره بتمامی پادشاهان ستمکار آشور دارد. این هم واقعیت است که پادشاهان آشور مدتی بیشتر از ۸۰۰ سال فرمانروایی کرده‌اند.

در اینجا برای روشن شدن بیشتر مطلب نگاهی میندازیم به اشعار فردوسی در رابطه با جنگ فریدون و ضحاک.

فریدون به خورشید بر برد سر

کمر تنگ بستش به کین پدر

فریدون در مقابل خورشید سجده برد و برای انتقام پدر، کمر همت بست. در همین یک بیت شعر بطور روشن و آشکار اشاره به فریدون (کیخسرو) پادشاه ماد دارد، چون بر طبق نوشته تاریخ نویسان باستان و از جمله هرودت آمده است که کیخسرو با تصرف نینوا و شکست آشور انتقام کُشته شدن پدر خود را گرفت.

سپاه انجمن شد به درگاه او

به ابر اندر آمد سرگاه او

به پیلان گردون کش و گاومیش

سپه را همی توشه بردند پیش

(شماری از سپاهیان در درگاه فریدون جمع شدند، با استفاده از فیل ها و گاومیش ها برای سپاهیان خوراک و توشه جنگی فراهم میشد). واقعیت این است که در آن زمان هنوز از فیل در جنگها استفاده نمیشد، اما در اینجا منظور فردوسی این است که بگوید جنگی سختی در راه بود و لشکر آنقدر عظیم بود که از فیل و گاومیش برای حمل و نقل استفاده میشد.

کیانوش و پرمایه بر دست شاه

چو کهتر برادر ورا نیک خواه

همی رفت منزل به منزل چو باد

سری پر ز کینه دلی پر ز داد

کیانوش و پرمایه مانند دو برادر کوچک و خیرخواه در خدمت شاه بودند، همچنان سریع چون باد منزل به منزل پیش میرفتند، با سری پر از کینه از دشمن و با دلی پر از عدل و داد. از این ابیات معلوم میشود که فریدون "شاه" است پادشاهی جنگاور و در همان حال دادگر، این توصیف با آنچه که دیاکونوف در مورد شخصیت کیخسرو میگوید کاملا انطباق دارد. این در حالیست که کاوه آهنگر فردی تنگدست بوده است. بنا بگفته دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد، تمام پادشاهان گهن ایرانی آرزو داشتند که قدرت و شهرتی چون کیخسرو میداشتند. بهمین خاطر اکثرشان نسب خود را به کیخسرو میرساندند.

به اروند رود اندر آورد روی

چنان چون بود مرد دیهیم جوی

اگر پهلوانی ندانی زبان

بتازی تو اروند را دجله خوان

فریدون بسوی "اروند رود" براه افتاد، چنین است برای کسی که خواهان تاج و تخت است، اگر زبان پهلوی را بلد نیستی بدان که اروند رود را به عربی دجله گویند.

بر طبق این بیت فریدون برای جنگ با ضحاک از اروند رود (در گُردستان نزدیک شهر خانقین که به گُردی امروز الوند رود گفته میشود) عبور میکند. این دقیقاً منطبق است با گفته‌های دیاکونوف در مورد جنگ مادها و کیخسرو با آشور، چون بر طبق نوشته‌های دیاکونوف کیخسرو از اروند رود عبور میکند و در مکانی پائین تر از کرکوک فعلی سپاهیان خود را مستقر میکند.

در اینجا دقیقاً مشخص میگردد که بر خلاف قیام کاوه آهنگر که در کوشک "نازی دهاک" رویداده است، جنگ فریدون با ضحاک در آنسوی رودخانه دجله بوده و فریدون و سپاهیان ناچار بوده‌اند که از اروند رود عبور کنند.

این اشعار فردوسی بطور خیلی واضح و آشکار این تفکر نادرست و غیر واقعی را رد میکند که نوروز را مرتبط به جنگ میان کورش و آستیاگ میکنند. زیرا هیچگونه جنگی میان کورش و آستیاگ در نزدیکی های اروند رود بوقوع نپیوسته است. آنها با هم سه بار جنگیدند که هر سه جنگ در پارس بود، در جنگ اول و دوم آستیاگ خود فرمانده سپاه بود و توانست کورش را شکست داده و متواری کند. اما در جنگ سوم هارپاک (هرپاک یک اسم کردی است به معنی طاهر) فرماندهی سپاهیان را بعهده داشت که با سپاهیان خود به کورش پیوست. بعد از این شکست آستیاگ به همدان رفت، کورش به تعقیب او پرداخته و آستیاگ را

دستگیر میکند (آستیگ گشته نشد بلکه در محلی در حالت بازداشتی نگهداشته میشود).

در اینجا این سوال پیش میاید، که اگر فریدون و کیخسرو یک شخص هستند پس چگونه است که به دو اسم مختلف از او نام برده شده است. جوابش میتواند این باشد که "کیخسرو" اسم واقعی او نیست بلکه لقب است که معنی آن "پادشاه بزرگ" است، همچنانکه "هوخستره" نیز نام نیست بلکه لقب است که معنی "شاه خوب" را دارد.

کلمه کیخسرو از دو جزء تشکیل شده است "کی- خسرو". واژه "کی/ کا/ کاک/ کاکو" درگردی به معنی بزرگ میباشد، جزء دوم "خسرو" در اساس "خسترا" بوده به معنی "شاه" که همان کلمه "خسترا"ی میتانی میباشد که بعدا تغییراتی در آن بوجود آمده و بصورت "خسترا/ خسترا/ خسرو" درآمده است. بنابراین بااحتمال خیلی زیاد اسم واقعی کیخسرو همان فریدون، پسر فرائورت پسر دیاکو بوده است. کلمه "فرائورت" نیز لقب میباشد و یک کلمه گردی اورامی است. که معنی روح باشکوه را دارد (مراجعه شود به کتاب ناسنامه زمانی کوردی جلد دوم ص ۱۱۹).

چند نکته مهم:

قبل از اینکه وارد بحث پروسه واقعی قیام بر علیه آزیدهاک و جشن نوروز بشویم لازم است چند نکته توضیح داده شود.

۱- آغاز تاریخ فارس خیلی روشن و آشکار است که از عهد هخامنشیان شروع میشود، بنابراین سلسله پادشاهان کیانی و آنچه که در تاریخ و ادبیات ایرانی بنام سلسله پیشدادیان معروف است ارتباطی با تاریخ گهن پارس ندارد بلکه تمام

رویدادهای آن زمان حکایت از آن اتفاقاتی است که در گُردستان رویداده است. بر طبق نظرات بخش زیادی از محققین و تاریخ نویسان، پادشاهان کیانی همان پادشاهان ماد هستند، چه آنهایی که قبل از دیاکو آمده‌اند و چه آنان که بعد از دیاکو فرمانروائی کرده‌اند.

۲- آنچه که در تاریخ و ادبیات فارسی از سلسله ای بنام "سلسله پادشاهان پیشدادی" نامبرده میشود، برداشت و تلقی کاملاً غلطی میباشد که یا از روی بدفهمی است و یا اینکه عامداً آنرا بمثابه یک واقعیت جا انداخته‌اند. واقعیت این است که هیچ سلسله پادشاهی بنام پیشدادیان وجود ندارد، این فقط یک برداشت غلط از مفهوم پیشدادی است. در اینجا سعی میشود که توضیحات بیشتری در این باره داده شود.

قبل از اینکه خاندان دیاکو به فرمانروایی برسند، آئین زردشتی به سبب وجود زردشت و مغان در سرزمین گُردستان و آذربایجان امروز رواج یافته بود. در اوستا خیلی به واضحی از فرمانروائی و یشتاسب صحبت میکند که در همان ایام به آئین زردشتی گرویده بود. در اوستا با نگاهی مثبت و ستایش آمیز از یشتاسب و فرمانروائی او یاد میشود. بنا بگفته دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد، گویا در اوستا آمده است که زردشت خود نیز مدتی فرمانروای منطقه راغه (ماد- راغه / مراغه) بوده است. امروزه دانش و اسناد تاریخی این امر را مشخص کرده‌اند که در دوران قبل از به قدرت رسیدن مادها، مردم نواحی ماد (گُردستان و آذربایجان) در موقعیتی خیلی سخت و دشوار میزیسته‌اند و بی عدالتی و ظلم و زور حدی نداشته و مردم صاحب جان و مال خود نبوده اند.

به همین خاطر با پیشروی نائین زردشتی و پیروزی قیام مادها "داد و دادپروری" در همه سرزمین ایران گُهن گسترش یافت و مردم داوطلبانه به این آئین نو

گرویدند. این دوران از طرف مردم و مغان زردشتی به دوران عدالت و قانونمداری "داد" مشهور گشت و دوران قبل از پیدایش و استقرار نائین زردشتی، را دوران "اپر- دادی" به معنی دوران "قبل از داد" مینامیدند. (واژه "اپر" به معنی "پیش" امروزه در زبان کُردی به "بر/ بهر" تغییر یافته است).

به عبارت دیگر مغان، تاریخ آن دوران را به دو دوره تقسیم کرده‌اند، دوره "داد" (عهد رواج و استقرار قوانین آئین زردشتی) و دوره "پیش دادی" (عهد قبل از استقرار آئین و قوانین زردشتی). در اینجا منظور اینست که هیچگونه سلسله پادشاهی بنام پیشدادی وجود نداشته است. تمام آن پادشاهان و فرمانروایان ایرانی و غیر ایرانی که قبل از استقرار آئین زردشتی فرمانروایی کرده‌اند به پادشاهان "اپر- داتا/ پیشدادی" نام برده میشوند. از این رو تمام پادشاهان ماد قبل از آئین زردشتی همه پادشاهان ماننایی و میتانی جزو پادشاهان "اپرداتا (پیشدادی)"²⁶ محسوب میشوند.

۳- همانطور که قبلاً توضیح داده شد، کلمه "دهاک" در زبان مادی (کُردی باستان) به معنی رئیس و رهبر مملکت میاید، بنابراین اصطلاح "آزی دهاک" به معنی آزی رهبر و یا آزی رئیس مملکت میباشند. که در واقع منظور همان "آزی"²⁷ فرزند ایرانزو پادشاه مانناست.

کتاب "ناسنامه‌ی زمانی کوردی" جلد یکم فاضل اصولیان ۲۰۱۵ 26
تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵ ص. 27۲۶۱

پروسه پیدایش نوروژ

در طی سالهای ۱۵۳۰-۱۲۷۰ ق.م. یعنی به مدتی بیشتر از ۲۵۰ سال، در سرزمینی که امروز گُردستان (چهار پارچه گُردستان) نامیده میشود، امپراطوری بزرگ میتانی فرمانروایی میکرده است. پایتخت این پادشاهی در محلی بود بنام "واشوکانی" در مناطق مرکزی گُردستان که امروزه حدس زده میشود که همان منطقه "سرکانی" (سهرئ کانی) باشد که در ناحیه مرزی میان ترکیه و سوریه قرار گرفته است. در آن ایام پادشاهی میتانی یکی از سه امپراطوری بزرگ دوران قدیم بود که عبارت بودند از مصر، هیتی و میتانی.

هوریان/ خوریان قبایل مختلفی بودند که با زبانهای متفاوت صحبت میکردند، که همانطور که در بخش دوم کتاب "ناسنامه زمانی کوردی"²⁸ آمده است، میتانیان یکی از قبایل جنگاور خوری بودند که زبانشان از خانواده زبانهای هند و ایرانی بود و خویشاوندی نزدیکی با زبان سانسکریتی داشت. همه قبایل متفاوت هوری/ خوری) در زیر چتر یک آئین مشترک جمع شده بودند و آنهم اعتقاد به "خور" خدای خورشید بود. تعدادی از خداوندان آنان همان خداوندگان باستان هند و ایرانی از جمله ایندرا، وارونا (آهورا)، ناساتیا (ناهیتا/ اناهیتا) و میترا بودند.

پادشاهی میتانی بعد از سالهای ۱۳۰۰ ق.م. خیلی ضعیف شده بود، دو فاکتور اصلی از عوامل این تضعیف بودند، یکی اختلافات داخلی و جنگ قدرت میان شاهزادگان میتانی و دیگری فشار امپراطوری هیتی از طرف شمال کشور. در چنین شرایطی که هرج و مرج مملکت را فرا گرفته بود، پادشاهی آشور که یک حکومت نیمه خودمختار و دست نشانده میتانی بود توانست قدرت بگیرد و به حاکمیت میتانی پایان بدهد و حکومت مستقل آشوری را ایجاد نماید.

بعد از سقوط فرمانروائی میتانی اوضاع ساکنان پیشین سرزمین کنونی گُردستان دچار پریشانی شده بود. در بسیاری از مناطق خلاء حاکمیت بوجود آمده بود و این خود باعث شده بود که چندین میرنشین (شاه محلی) کوچک و بزرگ سر برآورند. از آنجمله بخشی از نواحی غربی تا نزدیکی های کرکوک بدست نیروهای آشوری

²⁸ "ناسنامهی زمانی کوردی" جلد ۱، فاضل اصولیان ۲۰۱۷، ۲۸

افتاد. باقیمانده قبایل "خوری" خود را متشکل کرده و فرمانروایی اورارتو را بوجود آورده و مناطق شمالی کُردستان را به زیر حاکمیت خود در آوردند و پایتخت خود را در شهر "توشیا / توشپه" در کنار شهر کنونی وان قرار دادند. در مناطق شرقی تر و جنوب دریاچه ارومیه (مناطق ارومیه، سقز، بانه، مهاباد ...) اتحادیه قبایل ماننا فرمانروایی خود را تاسیس کردند که پایتخت آنان در شهر ایزرتو در نزدیکی شهر سقز کنونی بود. همینطور تعداد زیادی میرنشین مستقل در نواحی سلیمانی، سنندج، اورامان، کرمانشاه و همدان ایجاد شده بود.

پادشاهی آشور پس از مدت کوتاهی در صدد توسعه فرمانروایی خود بر آمد و سعی کرد که تمام آن مناطقی را که قبلا تحت تسلط امپراطوری میتانی بود به زیر سلطه خود در آورد، بهمین دلیل مرتبا و بدفعات به مناطق شرقی و جنوبی کُردستان لشکرکشی کرد.

آشوریان در جریان لشکرکشی های خود به کسی رحم نمیکردند، غالبا روستا ها را آتش زده و گله گوسفندان، غله و خرمن روستائیان را به غارت میبردند، خیلی وقت ها مردان و زنان را اسیر کرده آنان را برده خود میساختند و کودکان را در آتش میافکندند. این اوضاع سألها بدین منوال ادامه داشت. صدها جنگ بوقوع پیوست، دهها تن از رهبران قبایل کُشته و یا اسیر شدند که بعدا زنده زنده پوست از تنشان میکنند. ستمگری و ظلم آشور حدی نداشت نه تنها در مقابل ساکنان کُردستان بلکه در مقابل تمام اقوام قدیمی ساکن میزوپوتامیا از جمله بابلیان، ایلامیان، اورارتویان، یهودیان و حتی ساکنان معمولی آشوری هم از گزند آنان مصون نبودند.

در چنین اوضاعی شمار زیادی از قبایل کُرد مدافع و پشتیبان فرمانروایی ماننا شدند به این امید که از آنان در مقابل حملات و وحشیگری های آشور دفاع نماید. ولی بر خلاف خواست و آرزوی مردم، حکومت ماننا نه تنها دفاعی از این قبایل نکرد بلکه خود به متحد و همدست آشور مبدل گردید. این امر سبب عدم رضایت سران قبائل و خشم توده های مردم نسبت به فرمانروایان ماننائی شده بود.

کُردان بعلت نزدیکی با آشور در وضعیتی بسیار دشوار قرار گرفته بودند، آشوریان مرتبا نواحی مادی و ماننایی را مورد حمله و دستبرد قرار میدادند، آنان دیگر صاحب جان و مال خود نبودند. قیام و مقاومت در برابر آشوریان در چندین

منطقه آغاز شد، اما بدلیل عدم اتحاد و پراکندگی قبایل از یکطرف و محدود بودن دامنه قیامها از طرف دیگر، نتوانست به نتیجه مطلوبی برسد.

مهمترین رویداد این دوره پیدایش و گسترش یک جنبش دینی بود که دارای محتوایی ضد ستمگری و بر علیه اشغالگری دولت آشور و آن قدرتها و قبایلی بود که با آشوریان همکاری میکردند. شعار اصلی این جنبش دینی عبارت بود از گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک. این جنبش برای اولین بار در میان قبیله "موگان / موغان" که یکی از قبایل اصلی اتحادیه مادها در جنوب دریاچه ارومیه بود، سر برآورد. مرکز اصلی این قوم شهر "راغه" یا "ماد-راغه" بود که همان شهر مراغه امروزی است. قبیله مغان از دیرزمان وظیفه اصلی اشان رهبری دینی بود و با اسم "آتروان" معروف بودند. (آتراوان یک کلمه کُردی است به معنی محافظ یا پاسبان آتش). پیشوا و پیامبر این جنبش دینی کسی بود که با نام "زراتخسترا" شناخته میشد، که یک کلمه مادی است به معنی پادشاه زرین در لهجه عمومی مادی، که به لهجه دینی یا اوستایی که لهجه مغان مادی بود زراتوشترا گفته میشد.²⁹

چه زمانی و چگونه ماننایان پادشاهی خود را بنا نهادند، آگاهی چندانی در دست نیست. اما هنگامیکه آشوریان در سال ۸۲۸ ق.م. به نواحی دوروبر دریاچه ارومیه لشکرکشی کردند پادشاه ماننا کسی بود بنام "اوآل کی" همچنین در سالهای میان ۷۲۵-۷۱۸ ق.م. "ایرانزو" پادشاهی قدرتمند بود و توانست حکومتی منسجم و قوی در سرتاسر خاک ماننا برقرار نماید. ایرانزو تا هنگام مرگش (کمی قبل از سال ۷۱۶ ق.م) همچنان دوست و هم پیمان آشور بود. بعد از مرگ "ایرانزو" پسرش "ناز/ نازا" بر تخت پادشاهی نشست، او هم در نظر داشت چون پدر خود فرمانروائی کند و همچنان دوست و هم پیمان آشور باقی بماند. توده‌های مردم و سران عشایر خواهان دوستی و همکاری با آشوریان نبودند. آنان آشوریان را چون یک حکومت اشغالگر، ستمگر و ناروا می شناختند، از نظر آنان اسیرکردن و به بردگی گرفتن و فروختن انسانها مانند چهارپایان، عملی زشت و غیرانسانی و مخالف اعتقادات دینیشان به حساب می آمد، بهمین دلیل سه تن از رهبران قبایل

مادها دارای یک زبان و دو لهجه بودند، لهجه عمومی که زبان رسمی بود در امور اداری، سربازی و بازرگانی و لهجه دینی که همان زبان یا لهجه اوستایی است. فرق اصلی این دو لهجه در تلفظ حرف "خ" میباشد. اگر حرف "خ" قبل از "و" بیاید آنوقت حرف "خ" در لهجه نهبیستانی تبدیل به حرفی میان "و" و "ه" میشود.

قدرتمند بنام های "منا- تی" رئیس قبیله زیگرتو، تلوسینا³⁰ رهبر قبیله آندیا و "بگداتو (بغداتو)" فرمانروای هویش دیش (ناحیه مراغه) بر علیه "آزی- دهاک/ آزی- دهیوکا" (آز رئیس مملکت) شوریدند و پس از دستگیری او را کشته جسدش را در کوهی رها کردند.

بعد از کشته شدن "آزی دهاک" بگداتو فرمانروائی را بدست گرفت، اما حاکمیت او چند ماهی بیشتر طول نکشید. سارگون دوم به محض دریافت خبر کشته شدن "آزی" بسرعت خود را به منطقه رسانده و پس از دستگیری بگداتو، فرمان داد همان جا در حالیکه زنده بود پوست از تنش جدا کنند و جنازه او را برای عبرت دیگران در معرض دید عموم گذاشت. [بگداتو یا بغداتو یک اسم باستانی زردشتی است، بغدات / بغداد به معنی خداد است و "و" یک پسوند مادی است که در آخر اسم قرار میگیرد].

بنابراین در اینجا مشخص میشود که "نازی دهاک" ماننایی که پادشاه کردان بود در یک قیام خودی به قتل رسید.

سارگون پسر دیگر ایرانزو یعنی برادر آزی دهاک را که "اولوسونو" نام داشت به عنوان پادشاه ماننا بر سر تخت نشاند. در اینجا دیگر رویداد اول یعنی قیام علیه آزی دهاک و به قتل رساندن او پایان می پذیرد.

از اینجا به بعد رویداد دوم شروع میشود همان رویدادی که فردوسی همچون جنگ فریدون با ضحاک سامی از آن یاد میکند. بعد از آمدن سارگون و کشته شدن بگداتو، دو رهبر دیگر قیام که با بگداتو هم پیمان بودند یعنی تلو- سینا و منا- تی فرار کرده و از منطقه دور میشوند. در این زمان بیزاری و خشم مردم از آشوریان به اوج خود رسیده بود، اعتراض و قیام بیشتر مناطق گوردستان و آذربایجان امروز را فرا گرفته بود. بنا بگفته دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد، در همین ایام یعنی سال ۷۱۶ ق.م. دیاکو یکی از رهبران قبایل مادی بود که فرمانروایی یک حکومت نیمه مستقل در مناطقی میان بیجار و زنجان را بعهد داشت. سال بعد یعنی در سال ۷۱۵ ق.م. دیاکو از طرف سارگون دستگیر شده و به همراه تعدادی از افراد قبیله اش به سوریه تبعید میگردد. از شواهد چنین پیداست که بخش زیادی از افراد

احتمالا "تلو" اسم خودش و "سینا" اسم پدرش بوده است. نام "تلو" اکنون هم در میان گردهای ارومیه³⁰ و گردهای ترکیه معمول است.

قبیله دیاکو و به احتمال زیاد پسرش "فرورتیش / فرائورت" هم در منطقه باقی مانده و خود را در کوهستانهای سخت و مرتفع البرز/ "همره بهرز (یک کلمه گُردی است به معنی خیلی بلند)" پنهان می کنند. هیچ شکی نیست که در آن زمان و بخصوص پس از مرگ بگداتو تعداد زیادی از مردم منطقه و بخصوص جوانان از مناطقی که تحت تسلط ماننا و آشور بودند، فرار کرده و در نواحی کوهستانی به دور فرورتیش جمع شده بودند. بر طبق نوشته‌های دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد در نواحی میان همدان و بیجار، جایی به اسم کار کاشی به محل تجمع قیام کنندگان تبدیل شده بود.

[دیاکونوف میگوید، کارکاشی همان جایی است که خشت‌ریته در آن مستقر بود ومانند یک فرارگاه نظامی مادها بر علیه اشغالگری آشوری عمل میکرد].

در اینجا لازم است که اشاره‌ای هم به معنی کلمه "کارکاشی" بشود. این اصطلاح از دو جزء تشکیل شده، جزء اول آن "کار" در زبان گُردی- کرمانجی چندین معنی دارد از جمله به معنی "آماده شدن" بطور کلی و "آماده شدن برای جنگ" بطور اخص میباشد. جزء دوم، "کاش" کلمه‌ای معمولی گُردی است که در لهجه کرمانجی معنای "کش/ کوه"³¹ میدهد. در مجموع به معنی کوه جنگی یا محل آمادگی برای جنگ میدهد.

"دیاکونوف در صفحه ۳۳۰ کتاب تاریخ ماد میگوید³²: در زمانیکه مادها مشغول آمادگی برای پایداری در برابر آشور بودند، اسکیتها متحدینی طبیعی محسوب میشدند، بخصوص که مانناییان نیز با اسکیتها متفق بودند. همچنین مدارکی موجود است که عیلام نیز حاضر به یاری کردن با قیام کنندگان بود. بنا براین تمام اقوام ساکن اراضی پهناوری از رود کورا تا خلیج فارس جبهه واحدی تشکیل داده، آماده خروج علیه یوغ منفور آشور بودند. قیام در سال ۶۷۳ پ.م. در فاصله مارس- آپریل [یعنی در ماه "نوروز" گُردی/ (فروردین) = نویسنده] شروع شد.

مبارزه و قیام علیه آشور در همه مناطق تحت حکومت آشور همزمان آغاز شد، توده‌های معترض و برخاسته، دژهای سپاهیان آشور را به محاصره خود در آورده بودند. به موجب اسنادی که از عهد آشوریان باقی مانده است از آنجمله نامه‌هایی

³¹همنایانه بۆرینه" فرهنگ گُردی- فارسی، همژار ۱۳۶۹ تهران، ص ۶۰۱ 3131

تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵، ص ۳۳۰-۳۳۱ 32

که پادشاهان آشور برای کسب کمک و مشورت برای خدایان آشور نوشته بودند، چنین بنظر میرسد که جنگ سخت و اصلی در اطراف همدان بوقوع پیوسته باشد، یعنی همان نواحی ای که خشت‌ریته در آن مستقر شده بود. مادها توانسته بودند نیروهای نظامی خود را با تاکتیک جنگی مخصوص علیه لشکریان آشور آموزش بدهند. در هنگامیکه نیروهای قبایل مادی دژهای آشوری را محاصره میکردند نیروهای جنگی "شکیدا (سکیت) که در نبرد سواره همانند نداشتند و قادر بودند در هنگام اسب سواری با تیروکمان های خود دشمن را مورد هدف قرار بدهند، با یورش های مداوم خود لشکریان دشمن را پریشان و ناتوان کرده بودند. این قیام چون آتشی فروزان بسرعت دامنه آن تمام مناطق تحت اشغال آشور را فرا گرفت تا جائیکه قیام و شورش به نواحی "بیت هامبان" (مناطق کرد، سرپل ذهاب، ایلام و خاتقین) نیز رسید.

قیام مادها در مراکز اصلی خود یعنی در بیت کاری (نواحی همدان)، در مادای (نواحی زنجان- ماهنشان)، در سپاردا (نواحی بیجار) به پیروزی کامل رسید و سلطه سیاسی نظامی آشور در این مناطق را برای همیشه برافکند. منابع تاریخی از این به بعد بجای اسم بردن از این سه ناحیه از پادشاهی مستقل ماد نام میبرند.

پیروزی قیام مادها به سرکردگی خشت‌ریته توانست آرزوی توده‌های ستمدیده ماد را که بیشتر از صد سال برای آن مبارزه میکردند برآورده کند. علت اصلی این پیروزی هم هواداری توده‌های مردم از قیام بود. هر چند آشوریها در این قیام شکست خوردند ولی باز هم توانستند سلطه خود را در نواحی بیت هامبان، خارخار و کیشه سو حفظ نمایند³³.

اما مادها دست از مقاومت برنداشته و به مبارزه خود علیه آشور ادامه دادند. کیخسرو در میان سالهای ۶۱۶-۶۱۵ مناطق تحت فرمانروایی ماننا را تصرف نمود. و بسوی آشور رهسپار شد. در سال ۶۱۴ ق.م. لشکریان ماد به فرمان کیخسرو شهر "تربیس" را اشغال کردند، و بعد از ارون رود میگذرند (همچنانکه فردوسی میگوید) و بعد از جنگی خونین با آشوریان شهر مقدس آنان یعنی "آشور" را تصرف نمودند و غنیمت بسیاری از این جنگ بدست آوردند.

در سال ۶۱۳ ق.م. سپاهیان ماد به‌مراه سپاهیان بابل شهر نینوا را محاصره کردند، سه بار در پای دیوار شهر به نبرد پرداختند اما پیروز حاصل هیچکدام نشد.

تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵، ص ۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸

سرانجام در ماه آب (تقریباً شهریور) سال ۶۱۲ با تغییر دادن مسیر آب رودخانه بسوی نینوا توانستند دیوارهای نینوا را تخریب و به داخل شهر هجوم برده و لشکریان آشور را تار و مار کرده و کوشک پادشاهی آشور را به آتش بکشند. ساراک پادشاه آشور و سایر افراد خانواده و نزدیکانش خود را در آتشی که کاخ را در بر گرفته بود انداختند. بدین ترتیب مادها با قیام خود توانستند به حاکمیت یکی از شوم ترین و ستمکارترین رژیم های تا آن زمان پایان دهند و با این کار خود نه تنها مادها بلکه تمام آن ملل و قبایل دیگر دنیای کهن و حتی مردم معمولی آشور را نیز از ظلم و ستمگری نجات دهند. باقیمانده نیروهای آشوری به شهر "حران" عقب نشینی کرده و قصد مقاومت داشتند اما چند ماه بعد بوسیله لشکریان ماد کاملاً تار و مار شدند.

بعد از این پیروزی مردم نواحی مختلف مزوپوتامی و قسمت هایی از آسیا، این پیروزی را جشن میگیرند، و بخصوص این پیروزی برای گردان اهمیت ویژه‌ای داشت بهمین خاطر بر روی کوهها و پشت بامها به نشانه پیروزی آتش برافروختند. علت برپایی جشن نوروز را میتوان چنین خلاصه کرد:

- ۱- رهایی کامل قبائل ماد و اقوام دیگر از یوغ ستمگری آشور.
- ۲- یک پیروزی دینی، پیروزی آئین زردشتی بر بت پرستی و خدایان آشور.
- ۳- یک پیروزی بزرگ در راستای توسعه امپراتوری ماد.
- ۴- بدست آوردن غنائم بیشمار جنگی، که آشوریان در طی چندین قرن جمع آوری کرده بودند.

در اینجا به خوبی معلوم میگردد که رویداد قیام علیه "آزی دهاک" پادشاه مانناتیان و مرگ او به دست قیام کنندگان محلی کاملاً متفاوت است با رویداد دوم که قیام مادها است علیه آشوریان که فردوسی در اشعار خود از آن به عنوان قیام مردم به رهبری فریدون علیه "ضحاک سامی" در آنسوی اروند رود (دجله) یاد میکند.

اما این نکته نبایست فراموش گردد که هر چند اینها دو رویداد متفاوت هستند ولی هر دو در امتداد یک جریان و یک پروسه تاریخی اند و آن هم پروسه مبارزه و قیام قبایل ساکن کُردستان بر علیه متجاوزین آشوری و هم پیمانانشان و در

جهت کسب آزادی و استقلال خویش بود. پیروزی مادها بر آشور امکان پذیر نبود اگر فرمانروایی ماننا که هم پیمان آشور بود از سر راه برداشته نمیشد.

اگر فردوسی یا تاریخ نویسان پیش از او این دو رویداد راباهمدیگر درآمیخته اند و مانند یک افسانه و یا یک واقعه تاریخی بیان میکنند، مرتکب هیچگونه اشتباه یا دروغی نشده‌اند زیرا از نظر تاریخی این دو رویداد مربوط به یک پروسه پیوسته از یک برهه تاریخی است. برای مثال میتوان گفت که شیخ سعید پیران و سید رضا دیرسمی و قاضی محمد رهبران گُردها بودند که برای آزادی و استقلال گُردستان مبارزه کردند و جان خود در این راه فدا نمودند، هر چند که محل رویدادها از همدیگر دور و زمانشان نیز متفاوت بوده است.

جمع بندی:

- ۱- آزی دهاک پادشاه ماننا بود که بجرم عدم مقاومت در برابر اشغالگران و همکاری و هم پیمانی با دشمن (آشوریان)، در یک قیام مردمی از طرف قیام کنندگان کُشته شد.
- ۲- سپاه مادها (گُردان) برای شکست دادن ضحاک سامی از اروند رود (دجله) عبور میکنند.
- ۳- قیام و جنگ مادها بر علیه ضحاک (پادشاهان آشور) که در آنسوی رود دجله (اروند رود) اتفاق افتاده، هیچ ارتباطی با جنگ کورش و استیاگ که در مناطق جنوبی ایران رخ داده است ندارد.
- ۴- ضحاک پادشاهی ستمکار و خون آشام بود که بیشتر شاهان و ملوک و روسای قبایل مختلف را کُشت. این در حالیست که استیاگ پادشاهی صلح طلب و خواهان آشتی بود و در زمان او هیچگونه جنگی روی نداد. بر اساس تحقیقات دیاکونوف همین امر هم باعث نارضایتی و کودتای هارپاک (هرپاک) و کورش و سایر فرماندهان نظامی دیگر شد که خواهان جنگ و کشور گشائی و کسب غنیمت و ثروت از طریق جنگ بودند.
- ۵- کلمه نوروز در عهد ساسانیان چون "نوک روژ و نوک روچ" تلفظ میشده است. کلمات روژ و روچ هر دو گُردی هستند، و این خود بر این دلالت دارد که این کلمات بعدا به نوروز تغیر یافته‌اند.

۶- نوروز جشن تمام ملل منطقه است. همچنانکه دیاکونوف می گوید: "برای مبارزه و قیام بر علیه آشور و درهم شکستن حاکمیت شوم آن همه ملل منطقه از جمله گردها، فارس ها، ایلامی ها، بابلی ها، یهودیان و حتی مردم ستمدیده آشور، همگی موافق و متحد بودند". این قیام، انقلاب همه ملل منطقه بود به سرکردگی مادها، بهمین جهت این خیلی طبیعی است که نوروز هم که جشن آزادی و رهائی است، جشن تمام مردم منطقه گردد و همگان آنرا جشن خود بپندارند.

توضیحاتی در مورد عکس روی جلد:

کیخسرو در سال ۵۸۵ ق.م. وفات کرد و فرامانروائی بدست پسرش "آستیگ" افتاد. بنا بگفته دیاکونوف آرامگاه کیخسرو در غار قزقاپان در نزدیکی رودخانه ریزان از نواحی شهر سلیمانی قرار گرفته است. دیاکونوف میگوید دو پیکری که بر روی ورودی غار کنده شده‌اند متعلق به "نابوپالاسار" پادشاه بابل و کیخسرو پادشاه ماد میباشد، و این یادبودی است از اهمیت آن پیمانی که باهمدیگر علیه آشور بسته بودند. به اعتقاد دیاکونوف پیکر سمت راست متعلق به کیخسرو است. اما بنظر میرسد که پیکر سمت چپ کیخسرو باشد زیرا:

یکم: کیخسرو مسن تر و پیرتر از نابوپالاسار بود.

دوم: پادشاهی که در طرف چپ است لباسهای ضخیم تر و بلندتری بر تن دارد که بنظر میرسد از پوست حیوانات باشد، اما لباسی که بر تن پادشاه سمت راست است کوتاه تر و نازکتر است. پایتخت کیخسرو در همدان بود که یکی از سردترین شهرهای گُردستان و ایران محسوب میشود، چنین لباسی مناسب آب و هوای سرد است. در حالیکه نابوپالاسار در جنوب عراق و در منطقه‌ای کاملاً گرم میزیسته که ضرورتی به پوشیدن لباس پوستی و ضخیم نداشته است.

سوم: لباسهای پادشاه سمت چپ شباهت زیادی به لباسهای قدیمی کوردی دارد.

امکان دارد که قبایل مختلف مادی لباسهای متفاوت از هم پوشیده باشند، اما بنظر میرسد آن لباسهایی که تا چندین سال قبل شیوخ و ملایان گُرد میپوشیدند که مشابه همین لباسهایی است که امروزه مردم گرمیان در جنوب گُردستان به تن دارند و قبلاً هم در بخش های زیادی از کردستان از جمله در کرکوک، سلیمانی، سنندج و

کرمانشاه پوشیده میشدند، میتوان گفت که همان لباس مادی است. لباس مردان و زنان مادی شباهت زیادی به همدیگر دارند از جمله هردو دارای یک جامه بلند هستند که به آن "کهوا" میگویند. پانتول یان شلوار زنانه و مردانه با همدیگر مشابه‌اند، لباسهای زنانه "کلنجه" و مردها "سه‌لته" دارند که هردو کاملاً شبیه هم هستند. هردو دارای "پشتوین" یا شال و همر دو دارای کلاه و "سروین" میباشند. تفاوت لباسهای زنانه و مردانه در دوچیز بود، اول پیراهنهای زنانه دراز و تمام قد بود در حالیکه پیراهن مردان کوتاه تر بود، و دوم اینکه لباسهای زنان رنگین و دارای رنگهای روشن بود در حالیکه لباس مردان معمولاً تیره بود.



سلیمانیه، مرکز شهر (بهر ده‌رکی سهر) سال ۱۹۳۰ میلادی³⁴

³⁴<http://www.kurdipedia.org/imageviewer.aspx?id=6338&pid=201008301120006338&lng=1>



نمونه لباسهای کُردی در شمال موصل در سال ۱۹۰۹ (میر علی بگ میر ایزدیه‌ها و همراهانش)³⁵



نمونه لباسهای کُردی در شرق کُردستان در سال ۱۹۱۱ میلادی³⁶

³⁵ <https://i.pinimg.com/originals/8d/cc/77/8dcc77abbedafd0796548b8447baa0b8.jpg>

³⁶ http://www.gerty.ncl.ac.uk/photo_details.php?photo_id=4370



نمونه لباس چند کُرد پارسان در منطقه کرمانشاه در اوایل سده ۱۹ میلادی³⁷

چهارم: لباس پادشاهی که در طرف چپ قرار دارد شباهت بسیاری دارد با لباس پیکر آن مرد مادی در گور دخمه سرپل ذهاب که به گور دخمه "کل داود" معروف است، (نگاه کنید به تصویر زیر).

³⁷ <https://www.pinterest.se/pin/831688256159183771/>

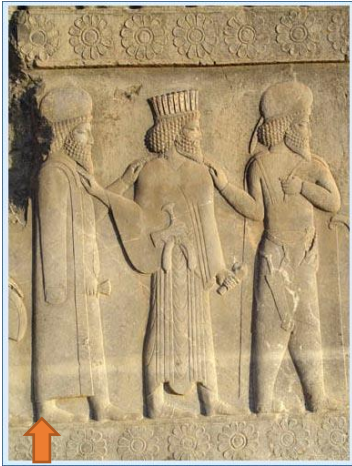


پیکر یکی از بزرگان ماد در "گور دخمه کل داود"³⁸

پنجم: لباس پادشاه سمت چپ، مشابه لباس آن سربازان مادی است که در سنگ نگاره‌های دوران هخامنشی بچشم میخورد، (به نمونه های زیر نگاه کنید)³⁹.

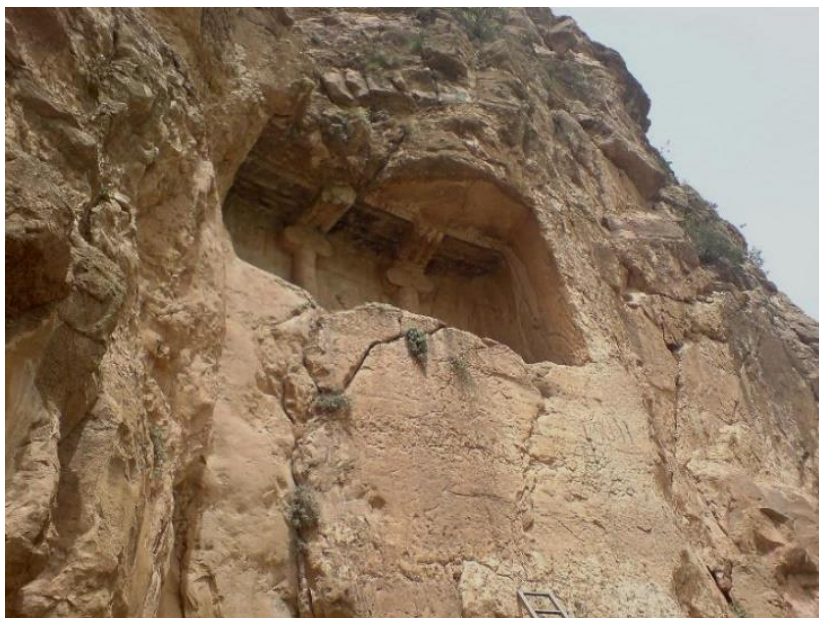
³⁸<https://www.google.se/search?q=%D8%AF%D9%88%DA%A9%D8%A7%D9%86+%D8%AF%D8%A7%D9%88%D8%AF&tbm=isch&tbo=u&source=univ&sa=X&ved=0ahUKewifutCroInUAhVGypokHd2LDaUQsAQIOA&biw=1067&bih=513&dpr=3#q=%D8%>

³⁹<https://www.google.se/search?q=%D8%AA%D8%B5%D9%88%DB%8C%D8%B1+%D9%87%D8%AE%D8%A7%D9%85%D9%86%D8%B4%DB%8C&tbm=isch&imgil=>





توضیحاتی در مورد آرامگاه کیخسرو:



آرامگاه کیخسرو در "چهمی ریزان" حومه سلیمانیه⁴⁰

در اینجا ممکن است برای برخی این سؤال پیش بیاید که چرا آرامگاه کیخسرو در درون غاری با این ارتفاع بلند قرار دارد؟ چگونه است که این آرامگاه در محلی نیست که به آسانی برای مردم عادی قابل دسترسی و زیارت باشد! جواب این سؤال میتواند این باشد که در اوائل پیدایش و رواج دین زردشتی، مردم اعتقاد شدیدی به باورها و رسوم دینی خود داشتند. بر طبق این باورها آب، آتش، هوا و

⁴⁰<https://www.google.se/search?q=%D9%82%D8%B2%D9%82%D8%A7%D9%BE%D8%A7%D9%86&tbm=isch&tbo=>

خاک مقدس بوده و مردم از آلوده کردن آنها پرهیز میکردند برای نمونه از خاموش کردن آتش، آلوده کردن آبها و دفن کردن مردگان در خاک خودداری میکردند بهمین دلیل اجساد مردگان خود را بر بلندی کوهها قرار میدادند تا خوراک پرندگان و جانوران شوند. بعد از مدتی که گوشت و پوست از بین رفته و تنها استخوانهای مرده باقی میماند، استخوانها را جمع آوریکرده و در حفره‌ای کوچک در نزدیکی جنازه دفن میکردند. به حفره یا چالی که استخوانها در آن جای میگرفت "استه-دان" گفته میشد⁴¹. که به زبان کردی امروزی "هیسستی- دان" گفته میشود، (هیسستی یک کلمه کردی کرمانجی است بمعنی استخوان). اما دفن کردن جسد کیخسرو که پادشاه بزرگترین امپراتوری عصر خود و در همان حال پادشاهی بسیار محبوب بود بدین شکل نمیتوانست شیوه‌ای مناسب باشد، بهمین خاطر بنظر میرسد که آنان یک راه حل برای این امر پیدا کرده‌اند، با کندن آرامگاهی در ارتفاعی نسبتاً بلند در کمر کوه و قرار دادن جسد کیخسرو در آن، توانسته‌اند از یکطرف اعتقادات مذهبی خود را حفظ نمایند و از طرف دیگر آرامگاهی مناسب در شأن وی بسازند. این شیوه از دفن کردن برای پادشاهان و بزرگان دیگر ماد نیز به‌کار گرفته شده است.

ملیحه مهدوی، سگدید، رانش اهریمن. کتاب ماه ادبیات و فلسفه، 41۱۳۷۹

منابع:

- ترجمه کریم کشاورس، تهران ۱۳۴۵، تاریخ ماد، دیاکونوف
 فخرهنگی باشوور، عباسی جهلیلیان، هولنیر ۲۰۰۵
 لیکولینه‌وهیهکی زمانهوانی دهر باره‌ی میژووی کونی وه‌لآتی کوردهواری، د.ج. ره‌شید.
 یارسان له نووسینی ئه‌یوب روستهم سالی ۲۰۰۶ زایینی، ل.پ ۱۴۶
 کتیبی ناسنامه‌ی زمانی کوردی بهرگی یه‌که‌م، فازل ئوسولیان، ۲۰۱۵
 یادداشت‌های گات‌ها، ابراهیم پورداود، تهران ۱۳۸۱
 آرتور کریستنسن نخستین انسان و نخستین شهریار، نشر نو.
 ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین
 شیال (قم: منشورات ارضی، ۱۳۶۸ش) ص ۴-۵
 مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ پنجم پائیز ۱۳۸۷، نشر آگاه.
 حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا.
 فخرهنگی همنبانه بورینه هم‌ژار، تاران ۱۳۶۹
 فخرهنگی وشه‌نامه، هورامی- کوردی ناوه‌راست، بیدار، هولنیر ۲۰۱۰
 کتاب سبک شناسی، محمد تقی بهار "ملک الشعرا"، جلد ۱-، چاپ چهارم سال
 ۲۵۳۵ شاهنشاهی، برای تدریس در دانشکده و دوره دکترای ادبیات.
 نوروز، پروفیسور گایگر آلمانی، کاوه، شماره 6/5، 18 آوریل 1916
 آنین پارسی شماره ۸۴ ماجرای کاوه و ضحاک در شاهنامه‌ی فردوسی ص ۵۲،
 دکتر سید جعفر حمیدی.
 کتاب ماه ادبیات و فلسفه، بهمن ۱۳۷۹ شماره ۴۰، سگدید ملیحه مهدوی.
 گردی ایلامی (بررسی گویش بدره)، دکتر غلامحسین کریمی دوستان، دانشگاه
 گردستان، ۱۳۸۰

<http://farhangi.um.ac.ir/portal/?q=node/16719>(2015-12-12)

<http://marefatema.ir/%D8%B9%DB%8C%D8%AF-%D9%86%D9%88%D8%B1%D9%88%D8%B2/>

<http://www.ibna.ir/fa/doc/report/197210/> (2014-04-11)

<http://tarikhirani.ir/fa/news/54/bodyView/575/> (1393/3/8)

<http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=218224>(2015-12-12)

<http://eslahe.com/3387/>

<http://nemoonenokhbeh.blogfa.com/post/20>

<http://www.iranvij.ir/504307/%D8%B9%DB%8C%D8%AF%D9%86%D9%88%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%AF%D8%B1>

